

افسون و افسانه فوتبال

1- امروزه شاهد هستیم استقبالی کم نظیر از مسابقات فوتبال بین المللی به ویژه بازی سنتی «بارسلونا - رئال مادرید» موسوم به ال کلاسیکو صورت می گیرد که معود آن تبدیل شدن چهره ها و فوق ستاره های دو طرف به اسطوره ها یا دست کم شبه اسطوره های نسل جدید و حتی نسل میانه است. آیا حضرتعالی جایگزینی امثال مسی یا رونالدو با اسطوره های کهن ما چون رستم و سهراب و سیاوش را باور دارید و آیا در این صورت این پدیده را برای فرهنگ ما خطرناک نمی دانید؟

در مورد استقبالی که از بازی های بارسلونا و رئال می شود، من عنصر سیاسی و اختلاف قومی را چندان مؤثر نمی دانم زیرا اگر چنین بود می بایست بازی میان آتلتیک بلبائو و دیگر تیم-های اسپانیا هم به اندازه بازی آن تیم ها با بارسلونا پر سر و صدا باشد. مشخصی که شما نام برده-اید، بازیکنان بزرگ و ممتاز هستند اما قهرمان به معنایی که شما در نظر دارید نیستند. اینها تا وقتی که در زمین بازی می کنند، محبوبیت دارند و گاهی این محبوبیت به حدی می رسد که کسی ممکن است «افتخار کند که با لیونل مسی هم زمان است» آن وقت من شک می کنم که آیا این بازیکنان افسانه ای هستند یا ما افسانه پرست شده ایم اما تجربه صدسال اخیر تاریخ فوتبال نشان داده است که بازیکنان پس از اینکه دوره بازیکنان تمام شد، تقریباً فراموش می شوند و دیگران می آیند و جای آنها را می گیرند. چنانکه ما امروز مثلاً نام اوزه بیو و حتی بازیکنان بزرگ بعد از او را کمتر در جایی می بینیم بعضی از اینها هم که اسمشان را می شنویم اگر جایی در مدیریت فوتبال اروپا نداشتند، فراموش می شدند. فوتبالیست های نامدار زمان جوانی من دیگر تقریباً هیچ اسم و رسمی ندارند مگر اینکه در کار فوتبال مانده باشند و در باشگاه های بزرگ کار کنند. زمان ما به افسانه و قهرمان نیاز ندارد. این جهان اسطوره ای است که همه اسطوره های قدیم را نفی می کند قهرمانان و قهرمانی ها به عصری تعلق داشتند که در آن همه زندگی آدمی به بازی تبدیل نشده بود یعنی عصری که در آن بازی فصلی از زندگی بود و نه تمام آن. اکنون همه زندگی و کار و بار ما بازی است بی آنکه ذوق بازی وجود داشته باشد در این عصر همه ما بازیگران بازی جهان تکنیکم منتهی نام بازیمان شغل و اشتغال است اتفاقاً بازیگران فوتبال هم وظیفه شغلیشان را انجام می دهند اما اسم ادای وظیفه شان بازی است. تماشاگران هم برای تماشا نمی-روند بلکه می روند بازیکنان تیم مورد علاقه خود را تشویق کنند و شاهد پیروزی آنها باشند و اگر باختند . . . ما اکنون فوتبالیست ها را از آن جهت بازیکن می خوانیم که آنها کاری که سود معین و مستقیم برای گروه هایی از مردم (جز خودشان و باشگاهشان) داشته باشد، انجام نمی دهند فرق بزرگی که آنها با دیگر مردمان دارند اینست که مزدشان هزار یا هزاران برابر مزد صاحبان دیگر مشاغل است و در این صورت طبیعی است که فوتبال یکی از شغل های مهم زمان باشد صاحبان مشاغل اگر لیاقت و مهارت داشته باشند شهرتی پیدا می کنند و شاید اسم بعضی از آنها در تاریخ هم بماند اما افسانه نمی شوند و جای اشخاص افسانه ای را نمی گیرند. فوتبال جانشین ایلید هم و شاهنامه فردوسی نمی شود زیرا از فروغ و آثار جهان متجدد است و نه بنیاد این جهان. توجه به فوتبال هم باعث غفلت از ایلید و شاهنامه نشده است. ما وقتی افسانه را از یاد بردیم به فوتبال رو کردیم و عکس این قضیه از جهت تاریخی درست نیست.

2- آیا «ال کلاسیکو» به عنوان مهمترین تقابل ورزشی دنیای مدرن که در هر معود حدود یک میلیارد نفر از مردم جهان را به طور مستقیم (وشاید تا سه برابر این تعداد را به شکل غیر مستقیم) به خود جلب می-کند، واقعاً قابلیت تبدیل به شکل مدرن از اساطیر حماسی را نزد مردم جهان و ایران دارد؟

تماشای فوتبال در زمان ما چنانکه گفتیم یک عادت و جزئی از زندگی شده است. فوتبال حماسه نیست. در حماسه عنصر پهلوانی و اخلاقی غلبه دارد اما فوتبال گرچه با اخلاق بیگانه نیست چون یک صنعت و تجارت جهانی است از قواعد و قوانین و نظم خاص خود پیروی می-کند. در این میان نکته اساسی چنانکه اشاره شد اینست که مدرنیته نیاز به حماسه نیز ندارد زیرا خود عین حماسه و جاننشین همه حماسه هاست. منتهی حماسه ای که قهرمانانش به وهم پیروزی و پیروزی موهوم دلخوشند. در حماسه مدرنیته که با سودای پیروزی قوام یافته است، شکست انکار می شود و وقتی شکست نباشد تراژدی هم نیست به همین جهت مدرنیته تراژدی ندارد یا تراژدی هایش از سنخ شکست بارسلونا و رئال مادرید و چلسی و اینترمیلان و آرسنال و . . . است و همین است که موجب طرح قیاس فوتبال با افسانه و اسطوره می شود از این گذشته فوتبال یک نمایش همه جایی و همیشگی تکراری است که در آن هیچ حادثه ای تکرار نمی شود و تماشاگران از آن سیر نمی شوند و بالاخره فوتبال با تماشاگرانش فوتبال شده و به مقامی که می دانیم رسیده است فوتبال نمایشی است که تماشاگرانش در صحنه اند.

3- ریشه های سیاسی - قومی داری به ال کلاسیکو چه تفاوتی با ریشه های داری های دیگر ورزشی دارند که آن را تبدیل به مهمترین رویداد اجتماعی، ورزشی و رسانه ای ساخته اند؟ از جمله این داری استقلال- پرسپولیس خودمان !

رقابت های بارسلونا و رئال مادرید گرچه گاهی تحت تأثیر رقابت های سیاسی - قومی قرار می گیرد اما اعتبارش به ثروت و قدرت دو باشگاه و اسم و رسم بازیکنان و مربیان و تبلیغات رسانه ای و توجه دوستداران فوتبال باز می گردد. بسیاری از نامدارترین بازیکنان فوتبال جهان در این دو تیمند و بعضی از آنها با قیمت های گزاف خریداری شده اند (این گران خریدنها معمولاً با توجه به اثر تبلیغاتیشان صورت می گیرد چنانکه باشگاه ها هرچه آدمهای گران تر بخرند بیشتر سود می برند اما کاش از خرید و فروش آدمیان که بردگی را به یاد می آورد نمی گفتم) بسیاری از تماشاگران فوتبال و علاقه مندان به تیم های رئال و بارسلون از جغرافیای انسانی و سیاسی اسپانیا و دیگر کشورهای جهان بی خبرند و اگر چیزی می دانند بیشتر با تماشای فوتبال و گوش دادن به گزارش های گزارشگران آموخته اند. مهم تر اینکه جمعیت دوستداران دو تیم در سراسر جهان چندین برابر کل جمعیت اسپانیاست و مگر اینها کاری به اختلاف های قومی دو کشور دارند وانگهی می گویند فوتبال بازی صلح و دوستی است البته اگر آن را جاننشین جنگ در زمان صلح بدانیم قضیه متفاوت می شود در کشور خودمان هم علاقه ای که مردم به پرسپولیس و استقلال دارند کاملاً قابل مقایسه با علاقه به تیم های بزرگ و نامدار جهان است هرچند که در هر علاقه ای عوامل و عناصر خاص می توان یافت.

4- آیا این تقابل فوتبالی به طور خاص و انواع دیگر داری ها به طور عام، واجد ارزش فرهنگی و اجتماعی نیز هستند و می توانند نقشی پیش برنده در نزد افکار عمومی بازی کند؟

مردم به بعضی تیم ها علاقه دارند و گاهی از راه های دور برای تماشای بازی تیم مورد علاقه خود می آیند. اگر تیمشان برسد شاد می شوند و اگر ببازد غمگین و احياناً عصبانی می شوند و شاید حرف های زشت بزنند و اعمال ناروا از آنها سر بزنند. فوتبال صحنه ظهور عصبیت های دورانی است که در آن

عصیت ضعیف شده است. عصیت گرچه همیشه ضد اخلاق نیست آن را اخلاقی هم نمی توان دانست. یعنی نسبتش با اخلاق و خلاف اخلاقی مساوی است بنابراین از فوتبال با توجه به پیوندی که با عصیت دارد توقع پرورش اخلاقی و فرهنگی نباید داشت هر چند که بعضی مربیان و بازیکنان و بسیاری از تماشاگران و حامیان فوتبال اخلاقی و فرهنگی هستند اما اینکه باشگاه ها صفت فرهنگی به خود می دهند با خود تعارف می کنند و البته تعارف خوبی است. خوبی را به خود بستن همیشه بد نیست ملت که مادرش را ملامت می کرد چرا اینهمه خوبی به خود می بندد از دروغ و فریب بجان آمده بود باشگاه های ورزشی که دروغ نمی گویند و ریا نمی کنند شاید هم مراد از فرهنگی بودن این باشد که فوتبال چیزی بیرون از فرهنگ و زندگی نیست بلکه قسمتی از زندگی ماست و ما به آن عادت کرده ایم و دیگران هم که می آیند باید به آن عادت کنند.

5- آیا می توان نگاه عطشناک مردم به بازی ستاره هایی مثل مسی و رونالدو را جلوه ای از عطش آنها نسبت به قهرمانان تاریخی و قهرمانان زنده دانست؟ و آیا محدود شدن ابعاد قهرمانان حقیقی در قامت ستاره های فوتبال، نشانگر سلطه رسانه ای استکبار است یا این عطش مردم صرفاً جنبه ای هنر دوستانه یا سرگرم کننده دارد؟

بسیاری از مردم جهان به فوتبال دلبستگی دارند این دلبستگی صرفاً دلبستگی به یک امر وهمی نیست. اگر فوتبال زیبا نبود و رسانه ای نشده بود علاقه به آن جای بیشتر عصیت ها در وجود ما را پر نمی کرد. حقیقت فوتبال را در نسبت با جهانی شدن تکنولوژی و سرمایه و مصرف و شیوه زندگی باید درک کرد. مردم هم نیاز دارند که دل و خاطر به کسی یا چیزی بسپارند در دنیای کنونی که همه چیز به سرعت دگرگون می شود دلبستگی با هم دوام ندارد و به همین آسانی که دل می بندند، دل می کنند. دیروز نوبت پله و پوشکاس و اوزه بیو و پلاتینی و مارادونا و بکام و رندان و . . . بود و امروز نوبت رونالدو است و به زودی نوبت دیگران هم که در راهند می-رسد و . . .

6- «ال کلاسیکو» تقابل دو قطب متخاصم سیاسی - قومی در جامعه فدرال و چند پاره اسپانیاست. تقابلی از جنگ داخلی دهه 1390 اسپانیا حالا تبدیل به رقابتی ورزشی با ابعادی مهندسی- اقتصادی اجتماعی و در نهایت سیاسی شده است. آیا جای چنین تقابلی در کشور ما خالی نیست؟ و اگر ما چنین تقابلی را داریم کدام است و چه ریشه ای دارد؟

چنانکه گفتیم اختلاف قومی در این مورد خاص چندان مهم نیست و اگر بود می بایست اثر آن در بازی تیم آتلتیک بلبائو با تیم های دیگر اسپانیایی هم به همین صورت ظاهر شود. اصلاً مردم جهان به اختلاف های قومی در اسپانیا کاری ندارند. فوتبال دوستان قهرماً به تیم های قوی و نامدار علاقه مند می شوند. در کشورما دو تیم پیروزی و استقلال چون سابقه بیشتر دارند و در دورانی بهترین و مهمترین تیم های کشور و رقیب و حریف یکدیگر بوده اند، علاقه مذدان بیشتری دارند. رسانه ها هم به دوام این علاقه مندی کمک کرده اند در سالهای اخیر تقسیم جغرافیایی تیم های لیگ برتر اهمیت بسیار و گاهی تصنیعی پیدا کرده است. در زمانی که تیم های مالشین سازی و تراکتورسازی تبریز از بازی های دسته اول فوتبال خارج شدند به نظر می-رسید که تبریز باید نماینده ای در فوتبال داشته باشد. من به بعضی از دوستان صاحب نفوذ تبریز می گفتم راهی برای تقویت فوتبال آذربایجان پیدا کنند. این تأخیر و انتظار علاقه به نماینده فوتبال تبریز را شدت بخشیده است اما متأسفانه ورود تیم تبریزی تا دو سال پیش محقق نشد.

اکنون تراکتورسازی در تبریز محبوبیتی شبیه و نظیر محبوبیت تیم بارسلونا در بندر بارسلون دارد در این محبوبیت عوامل مشابهی دخیل است ولی اگر تراکتورسازی نتواند یک تیم قوی باشد و قوی باقی نماند کم و بیش وضعی پیدا می کند که متأسفانه اکنون تیم پیروزی پیدا کرده است که با وجود برخورداری از حمایت مردم و مدیریت بالنسبه خوب، حال و روز چندان خوبی ندارد. این تیم اگر ببرد ستایشش می کنند و اگر حتی خوب بازی کند و بیازد فحشش می دهند. در اینجا نکته ای خطاب به اصحاب رسانه بگویم هرچند که انتظار ندارم بشنوند. رسانه ها در اقبالی که مردم به فوتبال می کنند موثر بوده اند و همواره موثرند اما آنها نتوانسته اند این توجه را در جهت بهبود سوق دهند و چه بسا با ایجاد التهاب و اضطراب و پریشانی خاطر در بازیکنان و مربیان اختلاف ها و نزاع های بیهوده به وجود آمده و از حسن نیتشان نتیجه بد عاید شده است کایش فوتبال می توانست چنانکه فوتبالیست ها و فوتبال دوستان می خواهند یک امر فرهنگی و اختلافی باشد اما هرچه باشد یک امر سیاسی نیست. گرچه سیاست هم می تواند (البته به دشواری) از آن بهره برداری کند. در همان اسپانیا که شما به آن نظر دارید دولت آن کشور و فدراسیون جهانی فوتبال می کوشند که از سیاسی شدن فوتبال جلوگیری کنند زیرا این امر هم به ضرر فوتبال تمام می شود و هم به سیاست آسیب می رساند. بگذاریم فوتبال، فوتبال باشد و فوتبال آنقدر قدرت دارد که در مویرگ های جامعه ها نفوذ کند و در همه جا مؤثر باشد. از سیاسی کردن فوتبال به هیچ کس و هیچ جا سود نمی رسد اگر می توانیم (که قدرتمان در اینجا بسیار محدود است) بکوشیم از زبشتی هایی که ممکن است در آن پیش آید، جلوگیری کنیم.

7- آیا مقایسه انتزاعی تقابل «بارسلونا» و «رئال مادرید» تحت عنوان تقابل «مدرنیسم» و «سنت» و یا «آزادی» و «دیکتاتوری» و یا «حق» و «باطل» در شرایط فعلی امکان پذیر است؟ یا اینکه در عصر ما این دو تیم و قطب های مربوط شان هویت مثبت و یا منفی نخستین را از دست داده و هم هویت شده اند؟

در هیچ بازی و مخصوصاً در فوتبال حق و باطل وجود ندارد اما آزادی هست اصلاً بازی هیچ غرض و غایتی ندارد. بلکه خود غایت خود است (یا باید چنین باشد) می دانیم که بازیگران فوتبال با اینکه خرید و فروش می شوند در بیرون از زمین بازی برخورداری های مالی و موقع اجتماعی ممتاز و اعتبار و محبوبیت بسیار دارند اما در زمین باید حدود و قواعد بازی را رعایت کنند. امروز شاید در همه جهان و مخصوصاً در جهان توسعه نیافته با اینکه داوران اشتباه های بزرگ می کنند در زمین فوتبال قانون از هر جای دیگر بیشتر مراعات می شود و این ربطی به حرفه فوتبال ندارد بلکه به وجود عنصر بازی که هنوز در فوتبال باقی مانده است، بستگی دارد. بازی بی قانون، بازی نیست در همه جا می توان قانون را زیر پا گذاشت اما در بازی اگر قانون رعایت نشود از آن چیزی نمی ماند. پیداست که از فوتبال می توان بهره برداری کرد اما در تعریف بازی آزاد بودن از غرض و غایت ملحوظ است. بازی هویتی جز بازی ندارد هرچند که ممکن است یک بازی مثل فوتبال وقتی جزئی از بازی جهان تکنیک می شود، از هویت اصلی خود قدری دور شود. مع هذا اگر من و شما به فوتبال نگاه می کنیم به بازی نگاه می کنیم و اگر تماشای بازی رئال مادرید و بارسلونا را ترجیح می دهیم، شهرت و زیبایی بازی این تیم هاست که ما را به تماشا می خواند.

8- آیا هم هویت شدن (یا به بیان بهتر بی هویت شدن) مورد اشاره به سؤال فوق برای طرفین آبی و قرمز یا سایر داربی های ایران نیز رخ نداده است؟

فوتبال در کشور ما از جهاتی پیشرفت کرده و از جهات دیگر تنزل داشته است. به دلایلی که ذکر آن در این مجال میسر نیست. فوتبال حرفه ای شده است و با اینکه حرفه ای بودن با بازی بودن به دشواری جمع می شود فوتبال اگر حرفه ای نباشد پیشرفت نمی کند ولی ما فوتبال حرفه ای نمی توانیم داشته باشیم. در سابق فوتبال ما بیشتر از امروز حرفه ای بود اما اکنون فوتبال تقریباً یکسره دولتی است. در یک مورد هم که حرفه ای شدن را آزمایش کردیم دیدیم که کار به شکست انجامید. درد اینست که ما همه آثار و عوارض کم و بیش نامطلوب فوتبال حرفه ای را باید تحمل کنیم اما از فواید آن هیچ بهره ای نداریم. دو تیم نامدار تهران دولتی ترین تیم های فوتبال جهانند و نمی دانیم که اگر این دو تیم نتوانند روی پای خود بایستند از کدام تیم باید توقع استقلال داشته باشیم. در این پیش آمد کسی را هم نمی توان و نباید مقصر دانست. فوتبال ما نمی تواند حرفه ای شود نه اینکه کسانی نخواسته اند آن را حرفه ای کنند یا مدیران فوتبال در این مورد کوتاهی کرده اند البته بازیکنان حرفه ای هستند یا درست بگویم از دولت حقوق هایی در حدود صدبرابر حقوق کارمندان عالی رتبه می گیرند و جزاین هم نمی تواند باشد زیرا حرفه جویی و امساک در هر جا ممکن باشد و هرچه را بتوان تعدیل و تعطیل کرد، فوتبال حرفه جویی نمی شناسد و تعطیل نمی شود.

9- شخصاً طرفدار کدام طرف از داری «ال کلاسیکو» هستید و این طرف را در مواجهه با چه هویت مفروض از طرف مقابل یا متخاصم برگزیده اید؟

برای یک معلم پیر فلسفه طرفداری از یک تیم فوتبال چندان زیبنده نیست اما مثل هر تماشاگری تماشای بعضی بازی ها را بر بازی های دیگر ترجیح می دهم. من بازی زیبای بارسلون و آرسنال (این تیم زیبا بازی می کند و گاهی زشت و خیلی زشت می بازد) و استحکام منچستر یونایتد و رئال و . . . را می پسندم. در جوانی چون دوست و همکلاسی فقیدم نادر افشار نادری عضو تیم شاهین بود به آن تیم علاقه داشتم و البته این علاقه به پرسپولیس منتقل شد اما کم کم علاقه ام به تماشای بازی خوب بیشتر شد. یکسال که در انگلستان بودم تیم ناتینگهام فارست از دسته دوم به دسته اول آمد و قهرمان دسته اول شد و سپس جام باشگاه های اروپا را هم گرفت. من به آن تیم علاقه پیدا کرده بودم اما دولت این تیم دولت مستعجل بود و خیلی زود به دسته پایین سقوط کرد و دیگر هرگز بالا نیامد. وقتی وانژه به آرسنال بازی زیبا و زیبا بازی کردن آموخت بازی آرسنال را دوست می داشتم اما در فوتبال حرفه ای زیبا بازی کردن کافی نیست بخصوص که زشت و ناشیانه باختن فوتبال را از زیبایی می اندازد. در هر صورت از زمان پایان جوانیم دیگر به هیچ تیمی در کشور خودمان و در خارج از کشور علاقه خاصی ندارم. وقتی یک تیم مغرور و پرمدها می بازد می گویم حفش بود که ببازد و متأسف می شوم اگر بینم تیمی خوب بازی می کند و مغلوب شانس یا فرصت طلبی حریف می شود.

10- هر ایده یا نظر تکمیلی درباره این بحث دارید بفرمایید؟

یکی از مسائل مهم فوتبال و بخصوص فوتبال ما مسئله مربی است. مربی فوتبال ضرورتاً نباید یک فوتبالیست نامدار باشد بلکه باید فوتبال را بشناسد و بتواند با بازیکنان همدل و همزمان شود و طرح های خود را به آنها بقبولاند و اعتماد به نفسشان را تقویت کند. برای ما از ابتدا مسئله مربی خارجی بیش از اندازه اهمیت داشته است از این تجربه هم درس نمی گیریم که هیچ مربی خارجی در ایران چنانکه باید موفق نبوده است (و یکی هم که موفق بود (ایویچ) در حساس ترین موقع در آستانه جام جهانی عذریش

را خواستیم و این یک امر اتفالی نبود بلکه ما در این کارها دست قوی و شجاعت بسیار داریم) ما می توانیم از اطلاعات و تدابیر مربیان بزرگ جهانی برخوردار شویم اما مربی تیم در بازی های جمعی باید بتواند با زبان و رفتارش در وجود بازیکنان نفوذ کند. ما در طی چهل سال کمتر به تربیت مربی اهتمام کرده ایم و گاهی همین که دوره بازی یک بازیکن بسر آمده است، لباس مربی پوشیده است. در کشورهای دیگر هم این اتفاق افتاده و بعضی مثل گواردیولا موفق بوده اند اما استثنا قاعده نمی شود. ما چند میلیارد تومان در سال به یک مربی می دهیم که چه بشود؟ فقط ما را به جام جهانی برود؟ تا وقتی که هدفمان راهپایی به جام جهانی و . . . است نمی توانیم به فوتبال و به طور کلی به اصل قضیه توجهی داشته باشیم و همچنان در نوسان ملازم یا بی برنامهگی می یابیم. درست است که دو سه میلیارد تومان در قیاس با مزدی که مربیان نامدار فوتبال می گیرند رقمی نیست اما این مبلغ معادل کل بودجه یک سازمان بزرگ علمی در کشور است فوراً مگوئید که مردم نمی توانند به تماشای پژوهش های علمی بروند بلکه آنها فوتبال را دوست می دارند و می خواهند تیم کشورشان به بازی های المپیک و جام جهانی برود به خواست و علاقه مردم باید وقع نهاد اما خویست که اولاً فکر کنیم که چرا اینهمه به حضور در جام جهانی علاقه داریم ثانیاً فدراسیون فوتبال کارنامه مربیان خارجی را بررسی کند و به دوستان خارجی فوتبال گزارش بدهد که از وجود آنها چه بهره ای عاید شده و فوتبالیست های ما از آنها چه آموخته اند مخصوصاً نظر فوتبالیست های پخته و با تجربه ما که در تیم های ملی بازی کرده اند پرسیده شود. استخدام مربی خارجی در صورتی موجه است که هیچیک از مربیان خودی، واجد شرایط (شرایطی که باید دقیقاً معین شود) نباشند و خارجیانی که دعوت می شوند آن شرایط را داشته باشند. برای یک مربی فوتبال داشتن اطلاعات و استعداد طراحی تاکتیک های حمله و دفاع بسیار مهم است اما مهمتر از آنها برخورداری از نفوذ کلمه و توانایی جلب اعتماد بازیکنان و هماهنگ ساختن آنان است. این توانایی با تعلیم حاصل نمی شود اگر مربیان داخلی ما این فضیلت اخیر را داشته باشند بر مربیان خارجی تقدم دارند زیرا کسب اطلاعات و معلومات چندان دشوار نیست. (مزیّت و حسن بزرگی که مربی خارجی دارد اینست که کمتر درباره اش هیاهو می شود و با خیال نه چندان پریشان می تواند کارش را انجام دهد) شاید بگویند اگر مربی خارجی در رشته های جودو و وزنه برداری و حتی المپیک موفق بوده است، چرا در فوتبال موفق نشود. مربیان معمولاً به شاگردان ورزشکار خود بیشتر تکنیک و کمتر تاکتیک می آموزند در بعضی ورزش ها تکنیک اهمیت دارد و تاکتیک حتی شاید جایی نداشته باشد بعضی دیگر تاکتیک و تکنیک هر دو اهمیت دارند اما تکنیک مقدم بر تاکتیک است در فوتبال تکنیک و تاکتیک شانه به شانه و همعنان می روند و تقریباً به یک اندازه مهمند. تکنیک را به آسانی می-توان آموخت اما آموختن تاکتیک چندان آسان نیست زیرا از طریق تعلیم و اعمال روش به تاکتیک نمی توان رسید و به عبارت دیگر علم تاکتیک اگر وجود داشته باشد آموختنش آسان نیست و مربی صرفاً از طریق همدلی و هم آوایی می تواند تاکتیکی را که مناسب می داند به شاگردانش تفهیم کند یک مشکل طراحی تاکتیک در فوتبال هم اینست که تکنیک و تاکتیک در جاهایی با هم تلاقی می کنند به نحوی که تاکتیک باید با توجه به قابلیت های تکنیکی بازیکنان طراحی شود و گاهی لازم است که مربی در چین بازی تاکتیک را تغییر دهد. تیمی که با تکنیک زیبایی برزیلی فرانسوی بازی می کند نمی تواند با تاکتیک فوتبال فیزیکی بازی کند اگر فکر می-کنیم مربی خارجی بهتر می تواند تاکتیک مناسب طراحی کند توجه کنیم که چون تاکتیک در هر بازی متفاوت و در زمان نزدیک به آغاز بازی و گاهی در حین بازی معین می شود انتقال آن به بازیکنان چنانکه گفته شد مستلزم وجود روابط همدلی و همزمانی میان مربی و بازیکنان است پدید آمدن این رابطه برای مربی خارجی آسان نیست مخصوصاً اگر اینها بخواهند با زبان دوم و سوم خود با یکدیگر گفتگو کنند و نکته آخر اینکه مربی خارجی هرگز نمی تواند به اندازه مربی خودی به بهبود فوتبال و موفقیت تیم علاقه داشته باشد. او در بهترین صورت وظیفه شغلی خود را انجام می دهد مهم نیست که این حرفها را بپذیرید یا نپذیرید. اما شما را به خدا فرزند دوم مکنید که «مربی داخلی یا مربی خارجی؟!» این تصمیم ها را باید با تأمل و تدبیر اتخاذ کرد و اتفاقاً تأمل و استحکام تدبیر متولیان امور وابسته به نزدیکی آنها با مردم است اما هیاهوی این یا آن با تدبیر تأمل مناسب ندارد.